

بازخوانی نسبت جری و تطبیق با تفسیر در اندیشه علامه طباطبایی

مهرناز رافعی

دانشجوی دکتری گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

(نویسنده مسئول) دکتر عباس اسماعیلی زاده

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

esmaeelizadeh@um.ac.ir

دکتر غلامرضا رئیس‌یان

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

وجود عباراتی به ظاهر متعارض در کلام علامه طباطبایی (ره) پیرامون نسبت جری و تطبیق با تفسیر موجب شکل‌گیری دو رویکرد متضاد «تفکیک» و «پیوستگی» شده است. این پژوهش با هدف حل این تعارض بدوی و با روش توصیفی-تحلیلی می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که رابطه این دو عرصه قرآنی در کلام علامه چگونه است. یافته‌ها نشان می‌دهد که جری و تطبیق در هندسه فکری علامه جزئی جدایی‌ناپذیر از فرآیند جامع فهم مراد الهی به شمار می‌آید و تعارض مزبور ناشی از تمایز میان دو سطح تفسیر است. این عرصه گرچه از دایره تفسیر به معنای اخص (تبیین مدلول بر اساس سیاق آیه) خارج بوده، اما درون تفسیر به معنای اعم (کشف محصل مدلول آیه) قرار می‌گیرد. واکاوی مبانی چهارگانه علامه مؤید آن است که جری و تطبیق بر پایه مبانی هستی‌شناختی با نفی انجماد تاریخی، حافظ پویایی قرآن در تمامی اعصار است. طبق مبانی سنت الهی‌شناختی، این عرصه راهی برای بازشناسی سنن الهی در بستر وقایع خارجی به شمار می‌رود. هم‌چنین مبانی زبان‌شناختی نشان می‌دهد جری و تطبیق فرآیند تطبیق لایه‌های طولی مراد الهی بر مصادیق جدید است. در نهایت بر اساس مبانی غایت‌شناختی، جری و تطبیق شرط تحقق کامل تفسیر و رسیدن به مراد نهایی متکلم در افق هر زمانه است.

کلیدواژگان: جری و تطبیق، مصداق، مراد الهی، قلمرو تفسیر، علامه طباطبایی

۱. بیان مسأله

تا پیش از علامه طباطبائی روایات جری و تطبیق که به بیان مصادیق آیات می‌پردازند، چندان در کانون توجه مفسران، محدثان و اندیشمندان علوم قرآنی قرار نداشت. ورود جدی ایشان به این عرصه، تحولی بنیادین در نگرش به این حوزه رقم زد و نقطه عطفی در این زمینه پدید آورد.

بر اساس نگاه علامه، جری عبارت است از عدم اختصاص و عدم انجماد آیه در مورد نزول خاص خود؛ به گونه‌ای که مورد نزول، مخصّص آیه نمی‌گردد،^۱ بلکه آیه به دلیل عمومیت بیان و اطلاق ملاک حکم یا وصف مذکور در آن،^۲ در گذشته، حال و آینده^۳ بر هر مصداقی که در ملاک با مورد نزول متحد باشد، جاری و منطبق می‌گردد.^۴

هم‌نشینی اصطلاح «جری» با تعبیر «تطبیق»، «انطباق» یا «تعیین المصداق» در کلام علامه طباطبائی نشان‌دهنده آن است که از نظر ایشان همه این تعبیر از ملحقات مفهوم جری به شمار می‌آیند^۵ و لذا میان دو تعبیر «جری» و «تطبیق» تفاوتی نیست.^۶ از این رو بر خلاف قائلان به تفکیک جری از تطبیق^۷ در این پژوهش نیز از ترکیب «جری و تطبیق» به عنوان اصطلاحی واحد استفاده می‌شود. گفتنی است این اصطلاح را باید از «تأویل» در کلام علامه متمایز دانست؛ چرا که تأویل نزد ایشان ناظر به حقایق خارجی و ورای الفاظ است،^۸ در حالی که جری و تطبیق در سطح دلالت لفظی و مفهومی آیات عمل کرده و انطباق مفاهیم عام قرآن بر مصادیق جدید فراتاریخی را بر عهده دارد.

^۱ طباطبائی، قرآن در اسلام، ۶۸.

^۲ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴۲/۱.

^۳ طباطبائی، قرآن در اسلام، ۶۸.

^۴ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۶۷/۳.

^۵ نفیسی، «مبانی جری و تطبیق از دیدگاه علامه طباطبائی»، ۸-۹.

^۶ رستمی، آسیب‌شناسی و روش‌شناسی تفسیر معصومان(ع)، ۱۶۰ [پاورقی].

^۷ برای نمونه ر.ک: مسعودی، تفسیر روایی جامع، ۶۱/۱؛ سجادی، پژوهشی در قاعده جری و تطبیق، ۱۲.

^۸ طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴۹/۳.

با وجود نقش پررنگ جری و تطبیق در نگاشته‌های تفسیری علامه طباطبایی، مسأله نسبت جری و تطبیق با حیطه تفسیر قرآن در هندسه معرفتی ایشان همچنان محل گفت‌وگو است. مرور ادبیات پژوهش نشان‌دهنده تشتت آرا و شکل‌گیری دو رویکرد متعارض از دیدگاه علامه در این خصوص است:

بر اساس رویکرد اول که بسامد بیشتری در آثار اندیشمندان دارد، جری و تطبیق مقوله‌ای متمایز و خارج از قلمرو تفسیر قرآن است. به طوری که برخی با تأکید بر اینکه ظاهر آیات ناظر به عصر نزول بوده، جری را نه تفسیر آیه بلکه تسری روح و حقیقت معنا بر اساس وحدت مناط در موارد مشابه برمی‌شمارند و علامه را نیز معتقد بر این تفاوت می‌دانند.^۹ برخی دیگر نیز با اشاره به تصریح علامه بر تعبیر «لیست بتفسیر»، جری و تطبیق را فرآیندی پساتفسیری با ویژگی تشخیص عینی مصادیق معرفی می‌کنند.^{۱۰} پژوهش‌های متعددی نیز بر این تفکیک در نگاه علامه صحه گذاشته‌اند؛ برای نمونه نفیسی (۱۳۹۳) در مقاله «مبانی جری و تطبیق از دیدگاه علامه طباطبایی» با ردیابی مستقیم کلام مفسر المیزان ذیل آیات ۹ زمر و ۶۸-۶۹ نحل، تصریحات مکرر علامه بر تمایز جری از تفسیر و استناد ایشان به تعدد تطبیق‌ها در روایات را قرینه استقلال جری از تفسیر لفظی معرفی می‌کند. عزیزی‌کیا (۱۳۹۳) نیز در پژوهش «بازخوانی احادیث جری و بطن با تأملی بر مباحث روایی المیزان» بر پایه واکاوی شیوه تعامل عملی علامه با روایات تفسیری و غیرتفسیری بر همین تفکیک پای می‌فشارد. همچنین نیلساز و جلیلیان (۱۳۹۶) در مقاله «بازشناسی روش و تعبیر علامه طباطبایی در تبیین پیوند روایات با آیات در تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن» شواهدی ارزشمند از کاربرد مستقیم تعبیر تفکیک‌ساز مفسر المیزان ارائه می‌دهند. فتاحی‌زاده و همکاران (۱۳۹۴) در پژوهش «واکاوی نگرش علامه طباطبایی به روایات وارده در تفسیر قرآن کریم با تأکید بر مفاهیم بطن و جری» با تتبع در شیوه طبقه‌بندی احادیث توسط علامه نشان می‌دهند که ایشان آگاهانه برای دفع شبهه حزبی بودن تفسیر شیعه، روایات جری را در بخش غیرتفسیری جای داده است. در نهایت، نورائی (۱۳۹۰) در مقاله «بررسی قاعده جری و تطبیق (با تأکید بر به کارگیری آن در سیره اهل بیت (ع))» با تکیه بر مرزبندی‌های نظری علامه، تفسیر را تبیین دلالت الفاظ ظاهر و جری را انطباق بر مصادیق خارج از حوزه دلالت الفاظ ظاهر قلمداد می‌کند.

در رویکرد مقابل، برخی از پژوهشگران با تمرکز بر سیره عملی و روش مفسر المیزان، جری و تطبیق را بخشی از فرآیند جامع تفسیر قرآن ارزیابی می‌کنند. برای نمونه مسعودی‌صدر و همکاران (۱۳۹۵) در مقاله «ضوابط «جری و تطبیق» صحیح آیات قرآنی» با تکیه بر نظام فکری علامه، جری را بخشی از تفسیر و امتداد پویای آن در جهت کارآمدسازی هدایتی قرآن قلمداد می‌کنند. همچنین جلالی‌کندری و میثاقی (۱۳۹۰) در مقاله «گونه‌های روایات تفسیری امام سجاد (ع) در حوزه تعیین مصداق» با ردیابی رفتار مفسر المیزان در گنجانیدن روایات جری ذیل تفسیر آیات، بر پیوستگی و هم‌پوشانی عملی جری با فرآیند تفسیر در نگاه علامه تأکید می‌ورزند. با وجود این تلاش‌های صورت گرفته، آثار یادشده عمدتاً به طرح یکی از دو رویکرد مزبور بسنده کرده و کمتر به واکاوی این تعارض ظاهری در منظومه فکری علامه و طرح راه حلی برای آن پرداخته‌اند.

لذا وجود این دوگانه در میان پژوهشگران، ضرورت بازخوانی عبارات و بررسی مبانی ایشان را روشن می‌سازد. پذیرش هریک از این دو رویکرد تأثیر مستقیمی بر گستره حیطه تفسیر قرآن دارد، چراکه خروج جری و تطبیق از دایره تفسیر می‌تواند بخش قابل توجهی از روایات اهل بیت (ع) را از فرآیند کشف مراد آیات کنار بگذارد. در مقابل، اگر جری و تطبیق بخشی از حیطه تفسیر باشد،

^۹ نصیری، درآمدی بر علوم حدیث، ۳۳۳-۳۳۷.

^{۱۰} راد، گونه‌شناسی احادیث قرآنی امامیه از نظریه تا تطبیق، ۱۹۶.

گستره تفسیر به طرز معناداری توسعه می‌یابد. بر این اساس پژوهش حاضر می‌کوشد با بازخوانی عبارات علامه طباطبایی و تحلیل مبانی تفسیری ایشان به این پرسش اساسی پاسخ دهد که: با توجه به مبانی تفسیری علامه، جری و تطبیق چه نسبتی با قلمرو تفسیر قرآن دارد؟

از این رو در ادامه نخست عبارات علامه را بر اساس هریک از این دو نگاه بررسی کرده و سپس برای حل این تعارض بدوی و دستیابی به مقصود نهایی ایشان به تحلیل مبانی نظری تعیین‌کننده در این باب خواهیم پرداخت.

۱-۱. شواهد تفکیک جری و تطبیق از تفسیر

ظواهر برخی از عبارات علامه به گونه‌ای است که گویی میان دو حوزه جری و تفسیر مرزبندی مشخص و روشنی وجود دارد. این تفکیک در موارد متعددی از کلام علامه بازتاب یافته است که در ادامه برجسته‌ترین نمونه‌ها ذکر می‌گردد:

نخستین نمود این تمایز در همان صفحات آغازین تفسیر المیزان به چشم می‌خورد. علامه طباطبایی در پایان تفسیر سوره حمد پس از ذکر توضیحی کلی درباره موضوع جری و تطبیق به صراحت اعلام می‌دارد که از ذکر انبوه روایات جری و تطبیق در تفسیر خویش صرف‌نظر خواهد کرد، زیرا این امر خارج از مقصود کتاب است، مگر در معدود مواردی که با غرض بحث تناسب داشته باشد.^{۱۱} این سخن در نگاه اولیه چنین القا می‌کند که جری و تطبیق در حیطه‌ای متفاوت از تفسیر قرار دارد و درج روایاتی با این مضمون در کتابی با ماهیت تفسیری، فاقد ارتباط موضوعی خاصی است.

این تمایز به گونه‌ای صریح‌تر در عبارات دیگری از المیزان نیز تداوم می‌یابد؛ مثلاً علامه در تحلیل روایتی از امام باقر(ع) درباره آیه «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»^{۱۲} که «حسنین» را به شهادت در راه اطاعت از امام یا ظهور امام تفسیر می‌کند، می‌نویسد که این روایت از باب جری است، نه تفسیر.^{۱۳} این تعبیر به وضوح تقابل میان این دو عرصه را در ذهن تداعی می‌کند.

البته در برخی موارد، علت این تمایز با ارائه معیارهایی مشخص مانند معیار نظم سیاق آیه نیز همراه می‌گردد. برای نمونه ایشان در تحلیل روایتی ضعیف پیرامون آیات «وَسَيَجْزِيكَ اللَّهُ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى * وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى»^{۱۴} که آیه اول و سوم را به رسول خدا(ص) و آیه میانی را به امیرالمؤمنین(ع) تطبیق می‌دهد، معتقد است این روایت از باب جری و تطبیق است نه تفسیر؛ چراکه تفسیر شمردن چنین محتوایی، محل نظم آیات خواهد بود.^{۱۵} همچنین در تحلیل روایتی از امام باقر(ع) پیرامون آیه «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ»^{۱۶} که میت را به کسی که امام را نمی‌شناسد و نور را به امام تطبیق می‌کند، علامه مشابه همین مطلب را تذکر می‌دهد. ایشان یادآور می‌شود که این روایت از باب جری و انطباق است، چراکه سیاق آیه جز این را نمی‌پذیرد که حیات همان ایمان و نور همان هدایت الهی به سوی حق و عمل صالح است.^{۱۷} از ظاهر این کلام علامه می‌توان

^{۱۱} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴۲/۱.

^{۱۲} توبه/۵۲.

^{۱۳} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۱۸/۹.

^{۱۴} لیل/۱۷-۱۹.

^{۱۵} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۰۸/۲۰-۳۰۹.

^{۱۶} انعام/۱۲۲.

^{۱۷} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۴۷/۷-۳۴۸.

چنین برداشت کرد که سیاق آیه - به عنوان یکی از ابزارهای تفسیر - تنها معنای کلی را می‌فهماند و تعیین مصادیق، کاری است که پس از تفسیر و در قالب جری و تطبیق صورت می‌گیرد. در نمونه‌ای دیگر، علامه در تحلیل روایتی از امام باقر(ع) درباره آیه «حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ»^{۱۸} که داستان شنیدن وحی قرآن توسط اهل آسمان‌ها را بازگو می‌کند، با لحنی قاطع می‌نویسد: «در هر حال مدلول این روایت مصداقی از مصادیق آیه است و به هیچ روی صلاحیت تفسیر آیه را ندارد»^{۱۹}. این تعبیر نیز همچون نمونه پیشین ظاهراً القاگر آن است که علامه تعیین مصداق خاص را از حوزه تفسیر خارج می‌داند و دایره تفسیر را به بیان معنای عام آیه محدود می‌سازد.

در نهایت از دیگر نمودهای این تقابل ظاهری آنجاست که علامه برای قضاوت درباره محتوای یک روایت، جری و تطبیق و تفسیر را در قالب دو امکان موازی عرضه می‌دارد. ایشان ضمن بررسی روایتی ذیل آیه «بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً»^{۲۰} که سینه را به انکار ولایت امیرالمؤمنین(ع) تطبیق می‌دهد، این روایت را از باب جری و تطبیق بر مصداق شمرده، اما در مقابل احتمال تفسیری بودن آن را نیز مطرح می‌سازد.^{۲۱}

عباراتی از این دست در نگاه نخست می‌تواند این تصور را در ذهن خواننده پدید آورد که علامه طباطبایی جری و تطبیق را حوزه‌ای مجزا از تفسیر می‌داند و تعیین مصادیق آیات را مرحله‌ای پس از تفسیر می‌شمارد. با این همه، این برداشت اولیه در مواجهه با نمونه‌های دیگر در آثار علامه به چالش کشیده می‌شود که در ادامه به بررسی آنها خواهیم پرداخت.

۲-۱. شواهد پیوستگی جری و تطبیق با تفسیر

با وجود آن‌که در بخش پیشین عباراتی تفکیک‌گرایانه در کلام علامه طباطبایی مشاهده شد، بررسی دقیق‌تر آثار ایشان تصویری متفاوت را نیز نمایان می‌سازد؛ تصویری که در آن مرزهای میان جری و تطبیق با تفسیر در عمل درهم‌تنیده شده و نشان‌گر هم‌پوشانی این دو حوزه است. این درهم‌آمیختگی چه در برخورد علامه با روایات و چه در تفسیر مستقیم آیات بدون واسطه روایت قابل ملاحظه است.

یکی از بارزترین نمونه‌های این ادغام عملی را می‌توان در برخی موارد استفاده علامه از واژه تفسیر در کنار تعبیر جری و مصداق مشاهده کرد. ایشان در تحلیل روایتی از امام صادق(ع) درباره آیه «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»^{۲۲} که صبر را به روزه تفسیر می‌کند، چنین بیان می‌دارد که: «تفسیر صبر به روزه از باب مصداق و جری است».^{۲۳} این ترکیب واژگانی نشان می‌دهد که در نظر ایشان جری نوعی تفسیر است، نه امری خارج از آن. همین مطلب را ایشان در تفسیر البیان نیز در تحلیل روایتی از امام باقر(ع) درباره دعای ابراهیم(ع) «وَ أَرْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ»^{۲۴} که ثمرات را به میوه‌های دل‌ها تطبیق می‌کند، تکرار می‌کند و می‌نویسد که «تفسیر

^{۱۸} سبأ/۲۳.

^{۱۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۷۸/۱۶.

^{۲۰} بقره/۸۱.

^{۲۱} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۱۶/۱-۲۱۷.

^{۲۲} بقره/۴۵.

^{۲۳} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۵۳/۱.

^{۲۴} بقره/۱۲۶.

ثمرات به میوه‌های قلوب از باب ذکر مصداق است».^{۲۵} این سبک بیان که تفسیر و جری را در یک جمله و با پیوندی آشکار به کار می‌برد، با برداشت‌های تفکیک‌گرایانه از بخش پیشین هم‌خوانی چندانی ندارد.

این درهم‌تنیدگی تنها به سطح واژگان محدود نمی‌شود؛ بلکه در لایه‌های عمیق‌تر فرآیند تفسیر علامه نیز نمایان است. نمونه بارز آن را می‌توان در تفسیر آیات «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْزِئِينَ وَالصَّافَّاتُ وَالصَّافَّاتُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^{۲۶} و «وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِقًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^{۲۷} یافت. در این دو مورد، علامه بدون هیچ اشاره‌ای به روایات جری و تطبیق و با استفاده از متن آیات، امتداد تاریخی احکام را استنباط می‌کند. ایشان در تفسیر آیه نخست بیان می‌دارد که دین نوعی هدایت الهی است و نعمتی از سوی خداوند به شمار می‌آید. بر انسان واجب است در برابر آن تسلیم شود و نعمت الهی را به کفران نگرداند، زیرا در این صورت غضب خداوند بر او نازل می‌شود، همان‌گونه که بر بنی اسرائیل فرود آمد.^{۲۸} در تفسیر آیه هجرت نیز علامه صراحتاً اعلام می‌دارد که این آیات با مضمون خود بر همه مسلمانان در هر عصر و زمان جاری است، هرچند سبب نزول آن به وضعیت مسلمانان در دوران پیامبر (ص) بازمی‌گردد و سپس احکام هجرت را برای دوران معاصر تبیین می‌کند.^{۲۹} وجه مشترک این دو نمونه آن است که علامه در متن اصلی تفسیر - و نه در بخش بحث روایی - به کشف امتداد تاریخی آیات می‌پردازد که ماهیتاً فرآیندی منطبق بر جری و تطبیق است. این نشان می‌دهد که در نظر ایشان فهمیدن آیه بدون دیدن این گستره مصداق‌پذیری، تفسیری ناقص است.

شرح این رویکرد عملی علامه در برخی تحلیل‌های ایشان آشکار می‌گردد. یکی از مهم‌ترین این تحلیل‌ها را می‌توان در بحث پیرامون آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»^{۳۰} مشاهده کرد که در آن علامه نظر برخی مفسران را که ظلم را به معنای عام آن گرفته‌اند نقد می‌کند. ایشان می‌نویسد که این برداشت منجر به گزاره‌ای بی‌مصدق می‌شود، چراکه هیچ مؤمنی خالی از مطلق ظلم نیست. سپس به طرح پرسشی بنیادین می‌پردازد: «و چه فایده دارد عبارتی در قرآن باشد که هیچ مصداق خارجی نداشته باشد؟»^{۳۱} این پرسش روشن می‌کند که در نظر علامه، تفسیر بدون توجه به واقعیت خارجی امری ناقص است. همین مضمون را علامه در تفسیر آیه «وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»^{۳۲} نیز تکرار می‌کند که قرآن هیچ مفهومی را بی‌مصدق بیان نمی‌دارد، چراکه مفهوم بی‌مصدق اثر و فضیلتی ندارد و این روش قرآن در همه بیانات آن است.^{۳۳} بنابراین تفسیری که وارد عرصه

^{۲۵} طباطبایی، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، ۱/۲۱۵.

^{۲۶} بقره/۲۱۴.

^{۲۷} نساء/۱۰۰.

^{۲۸} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲/۱۵۸.

^{۲۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۵/۵۴.

^{۳۰} انعام/۸۲.

^{۳۱} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۷/۲۰۳-۲۰۴.

^{۳۲} بقره/۱۷۷.

^{۳۳} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱/۴۲۸.

مصادیق نگردد، هدایت‌گری قرآن را ناتمام می‌گذارد. در این تحلیل، جری و تطبیق که وظیفه آن تعیین مصادیق است، از یک ضمیمه خارجی به رکنی ضروری در تحقق هدف هدایتی تفسیر و معناداری آیات تبدیل می‌شود.

نمونه دیگری که تعامل عمیق میان تفسیر و جری و تطبیق را به خوبی نشان می‌دهد، تحلیل علامه از روایات متعدد درباره آیه «وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ»^{۳۴} است. ایشان پس از نقل روایاتی که سفیه را به یتیمان، زنان، فرزندان، شراب‌نوشان و کسانی که به آنها اعتماد نداریم تطبیق می‌دهد، تصریح می‌کند که این روایات نشان‌گر گستردگی و ذومراتب بودن معنای «سفیه» است. سپس علامه بیان می‌دارد که: «به حسب اختلاف این مصادیق، معنای دادن مال و نیز معنای اضافه «اموالکم» متفاوت خواهد شد. پس بر توسل که تطبیق و اعتبار کنی»^{۳۵}. این تحلیل نشان می‌دهد جری و تطبیق فرآیندی است که مستقیماً بر فهم معنای آیه اثر می‌گذارد. پس وقتی مصداق سفیه تغییر می‌کند، معنای حکم «لَا تُؤْتُوا» نیز دگرگون می‌گردد و این حکم می‌تواند از عدم دادن ولایت مالی به یتیم تا عدم دادن اصل پول به شراب‌خوار متغیر باشد. بنابراین از نگاه علامه، تعیین مصداق مستقیماً بر فهم حکم آیه و مراد الهی اثر می‌گذارد و لذا امری جدایی‌ناپذیر از تفسیر است.

مجموع این نمونه‌ها تصویری از کلام علامه ارائه می‌دهد که با مضامین تفکیک‌گرایانه بخش پیشین در تقابل آشکار است. پس گرچه ایشان گاه ظاهراً حیطه جری و تطبیق را از تفسیر جدا می‌کند، اما در مقابل با نمونه‌هایی مواجهیم که جری و تطبیق را نوعی تفسیر می‌نامد و در ضمن بیان تفسیر برخی آیات، بدون واسطه روایت به تطبیق می‌پردازد. علاوه بر این، ایشان بر این باور است که تفسیر بدون توجه به مصداق، کاری بی‌اثر و خلاف روش قرآن است. تعارض ظاهری مزبور این پرسش اساسی را پیش روی مخاطب می‌نهد: نظر نهایی علامه طباطبایی درباره نسبت جری و تطبیق با تفسیر چیست؟ آیا این دو حوزه‌ای مجزا هستند یا یکی جزئی از دیگری؟ پاسخ به این پرسش مستلزم کاوش در مبانی نظری علامه است که در بخش‌های آتی به آن خواهیم پرداخت.

۲. مبانی نظری علامه طباطبایی در تبیین نسبت جری و تطبیق با تفسیر

حل تضاد ظاهری میان دو نگاه مطرح‌شده تنها با کاوش در اصول بنیادینی ممکن است که نظام تفسیری علامه طباطبایی را سامان می‌دهند. آن دسته از مبانی که در المیزان و سایر آثار ایشان به طور مستقیم یا غیرمستقیم بیان شده‌اند، همچون لایه‌های زیرین بنایی عمل می‌کنند که ساختار ظاهری را استوار می‌سازند. در این بخش، مبانی مزبور را در چهار محور هستی‌شناختی، سنت الهی‌شناختی، زبان‌شناختی و غایت‌شناختی واکاوی خواهیم کرد تا بستر نظری لازم برای پاسخ به این تضاد صوری کشف گردد.

۱-۲. مبانی هستی‌شناختی قرآن

نخستین محور از مبانی نظری علامه طباطبایی که امکان عبور از تعارض میان استقلال یا پیوستگی دو عرصه جری و تطبیق و تفسیر را فراهم می‌سازد، در حوزه هستی‌شناسی قرآن قرار دارد. ایشان تأکید می‌کند که قرآن به زمان یا مکانی مقید نشده و برای همیشه و همگان نازل شده است.^{۳۶} این ویژگی بنیادین ثمرات مهمی را در نحوه فهم «مراد الهی» از متن قرآن به دنبال دارد. اگر قرآن ذاتاً جاودانه و همگانی است، پس مراد الهی از نزول هر آیه نیز باید شامل تمام مصادیقی باشد که در طول تاریخ ظهور می‌کنند.

^{۳۴} نساء/۵.

^{۳۵} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۷۷/۴.

^{۳۶} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۲۹/۵.

علامه در این زمینه بر پایه روایات ائمه اطهار(ع) استدلال روایی قاطعی اقامه می‌کند. ایشان با استناد به فرمایش امام صادق(ع) در پاسخ به ابی‌بصیر درباره آیه «إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^{۳۷} این منطق روایی را برجسته می‌کند که اگر آیات با مرگ افراد مورد خطاب در زمان نزول از کارایی بیفتند، در واقع تمامی قرآن باطل خواهد شد. بنا به تصریح امام(ع) آیات در نسل‌های بعدی نیز جریان می‌یابد، همان‌گونه که در گذشتگان جریان داشته است.^{۳۸} علامه در تحلیل این روایت بیان می‌کند که روایاتی که نزول این آیه را درباره حضرت علی(ع) می‌دانند، ناظر به جری و تطبیق آیه بر آن حضرت به عنوان یکی از مصادیق است.^{۳۹} این بیان روایی و تحلیل علامه نشان می‌دهد که جریان آیه در مصادیق بعدی نه امری خارج از اراده الهی، بلکه بخشی از مراد خداوند از نزول همان آیه است. بنابراین جریان یافتن آیه در مصادیق دیگر، کشف مرادی است که از ابتدا در آیه نهفته بوده است.

علامه در کتاب «قرآن در اسلام» نیز همین مبنا را با تأکید بر نفی انجماد تاریخی آیات بیان می‌کند. ایشان در توضیح ماهیت همگانی و جاودانه قرآن تصریح می‌کند که هیچ مورد نزولی نمی‌تواند آیه را در خود محدود سازد. جریان آیات در مصادیق دوردست همانند جریان آنها در مصادیق نزدیک است و این سرایت بر اساس اشتراک در صفات و خصوصیات صورت می‌گیرد. این خاصیت همان چیزی است که در روایات به نام جری یاد شده است.^{۴۰} علامه این مبنای هستی‌شناختی را در تحلیل نسبت آیات با اسباب نزول‌شان نیز به کار می‌برد و استقلال معنایی آیات را از شرایط تاریخی نزول اعلام می‌کند. ایشان تأکید می‌کند که اسباب نزول نمی‌توانند سهمی بیش از یکی از مصادیق متعدد آیات را داشته باشند.^{۴۱} چنین تعبیری در حقیقت اعلام می‌کند که مراد الهی از همان آغاز فراتر از یک مصداق تاریخی بوده است. علامه این نکته را با تأکید بر اصالت عموم لفظ تکمیل می‌کند و یادآور می‌شود که اگر وقایع تاریخی بتوانند مرزهای معنایی آیه را محدود سازند، قرآن پس از زمان نزول فاقد کارایی و حجیت خواهد شد و این با ادله کتاب، سنت و عقل سازگاری ندارد،^{۴۲} زیرا بیان آیات، عام و تعلیل‌ها مطلق است.^{۴۳}

علامه این رویکرد را در مواردی عملیاتی می‌سازد و در تحلیل برخی روایات شأن نزول، ماهیت آنها را به مثابه تطبیق حوادث تاریخی بر آیات مناسب خود تفسیر می‌کند.^{۴۴} و در تبیین بیشتر این مطلب چنین بیان می‌دارد: «بسیاری از روایات اسباب نزول از قبیل همان چیزی است که ما تطبیق می‌نامیم؛ یعنی راویان مضامین برخی آیات را بر وقایع خاصی که در زمان پیامبر(ص) رخ داده منطبق می‌دیدند و آن داستان را سبب نزول می‌شمردند. این نه بدین معنا است که آیه به صورت مستقل و به مناسبت همان واقعه نازل شده باشد تا شبیه آن حادثه را برطرف کند، بلکه یعنی آیه می‌تواند شبیه برخاسته از آن واقعه را همچون موارد مشابه مرتفع سازد».^{۴۵} این تحلیل نشان می‌دهد که جری و تطبیق از همان صدر اسلام مبنایی برای فهم قرآن بوده و صحابه و تابعین خود به دنبال کشف

^{۳۷} رد/۷.

^{۳۸} کلینی، الکافی، ۴۷۱/۱-۴۷۲.

^{۳۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۲۸/۱۱.

^{۴۰} طباطبایی، قرآن در اسلام، ۶۸.

^{۴۱} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۲۹/۵.

^{۴۲} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۷۰/۵.

^{۴۳} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴۲/۱.

^{۴۴} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۷۰/۵.

^{۴۵} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۱۰/۷.

شمول مراد الهی برای تطبیق آن بر مصادیق مختلف بوده‌اند. این رویکرد در روایتی از ابن عباس نیز به وضوح مشاهده می‌شود. او درباره آیه ۱۰۰ سوره نساء در پاسخ به کسانی که مصادیق متنوعی برای این آیه مطرح می‌کردند، تصریح کرد که این آیه «خاصه عامه» است.^{۴۶} علامه پس از ذکر این روایت، در توضیح قول ابن عباس چنین می‌نویسد: «یعنی آیه به طور اختصاصی نازل شد، اما درباره غیر آن نیز جریان دارد و تطبیق آیه بر هر یک از مصادیق دیگر از سوی راویان صورت گرفته است».^{۴۷} روشن است که این نگاه، تعارض ظاهری میان روایات شأن نزول را به تکرار مصادیق تبدیل ساخته و وحدت معنایی قرآن را حفظ می‌کند.

علامه در جای دیگر نیز به پیاده‌سازی عملی همین رویکرد پرداخته و درباره آیاتی که محتوای آنها قابل انطباق بر رخدادهای مختلفی چون غزوات بدر، احد و احزاب است، بیان می‌دارد که مراد، مطلق آن پدیده است که قابل انطباق بر رخدادهای گوناگون است.^{۴۸}

بر این اساس تفکیک جری و تطبیق از تفسیر در عمل به معنای نادیده انگاشتن ماهیت حقیقی و جاری قرآن است. اگر تفسیر را کشف مراد الهی بدانیم، جریان یافتن آیه در مصادیق بعدی کشف همان مرادی است که از ابتدا در دل آیه نهفته بوده است. فرآیندی که هدایت جهانی قرآن را به اعصار بعد منتقل می‌کند، خود بخشی از تفسیر خواهد بود. از این رو بدون جری و تطبیق، جایگاه قرآن به متنی تاریخی تقلیل می‌یابد که کارکرد هدایتی آن از زمان نزول فراتر نمی‌رود.

۲-۲. مبنای سنت الهی شناختی

مبنای سنت الهی شناختی به عنوان دومین محور از مبانی نظری علامه، به تحلیل قانون‌مندی حوادث تاریخی می‌پردازد. برخلاف مبنای هستی‌شناختی که بر ماهیت فرازمانی متن تأکید داشت، این مبنا بر ثبات قوانین حاکم بر واقعیت‌های خارجی تمرکز می‌کند. علامه طباطبایی در تحلیل خود از قصص قرآنی و سنت‌های الهی بر این نکته تأکید می‌ورزد که تاریخ بر اساس قوانین ثابت الهی پیش می‌رود و این قوانین در تمام اعصار به یک شیوه نمود می‌یابند.

علامه ذیل تفسیر سوره یونس که خبر از سنت الهی در ارسال رسولان و نزول عذاب بر تکذیب‌کنندگان می‌دهد، تصریح می‌کند که این سنت بدون هیچ استثنایی در امت اسلامی همانند امت‌های پیشین جاری می‌شود.^{۴۹} این بدان معناست که قوانین حاکم بر جوامع انسانی ثابت و تغییرناپذیر است. پس اگر سنت الهی در طول تاریخ تغییر نکند، کشف این ثبات و تطبیق آن بر مصادیق بعدی، خود بخشی از فهم کامل مراد الهی است. علامه این اصل را با استناد به آیه ۲۱۴ بقره که به دوام امتحان و ابتلا در میان امت اسلامی همانند امت‌های گذشته اشاره دارد، تقویت کرده و تأکید می‌نماید که خود آیه بر تکرار و بازگشت حوادث تاریخی دلالت دارد.^{۵۰} از این تحلیل دریافت می‌شود که ایشان جریان یافتن آیات را نه امری بیرونی، بلکه مدلول درونی آیه می‌داند و جری و تطبیق را داخل در فرآیند تفسیر می‌کند.

^{۴۶} سیوطی، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ۲/۲۰۷.

^{۴۷} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۵/۵۷.

^{۴۸} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۵/۲۳۸.

^{۴۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۰/۷۰ و ۱۳۶.

^{۵۰} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲/۱۶۰.

ایشان در تحلیل آیه ۸۲ سوره طه^{۵۱} که بیانگر مغفرت الهی برای توبه‌کاران و مؤمنان است، بیان می‌دارد که این آیه اگرچه در میان آیاتی واقع شده که بنی اسرائیل با آنها خطاب شده‌اند، اما به چیزی مقید نیست که مانع از جریان محتوای آن در دیگران گردد. سپس توضیح می‌دهد که جریان آیه در بنی اسرائیل بدان سبب است که حضرت موسی (ع) پیشوای امت خود و برخوردار از سنخ ولایت بود. همچنین جریان آن در امت اسلامی بدان خاطر است که این آیه به قومی خاص اختصاص ندارد، بلکه مردم را به سوی ولایت رسول (ص) و پس از او به سوی ولایت اهل بیت (ع) هدایت می‌کند. در نهایت علامه نتیجه می‌گیرد که ولایت یک سنخ واحد است که به هر کدام از مصادیق خود نسبت داده شود، باز هم معنای صحیحی دارد.^{۵۲} این تحلیل نشان می‌دهد که جری بر پایه وحدت سنخی بنا شده است؛ یعنی مصادیق مختلف در طول تاریخ حامل یک حقیقت واحد هم‌سنخ هستند و شناسایی این مصادیق مبتنی بر کشف این حقیقت است که از ابتدا در درون آیه نهفته بوده است.

علامه این اصل را در تحلیل قصص قرآنی به شکل عمیق‌تری پی می‌گیرد. ایشان در تفسیر آیه ۱۴ سوره صف تصریح می‌کند که در این آیه تلویحی وجود دارد بر این‌که آن‌چه در امت عیسی (ع) جریان یافته، در امت پیامبر (ص) نیز جریان خواهد یافت.^{۵۳} این عبارت کلیدی نشان می‌دهد که جری به معنای تکرار الگوهای تاریخی و معادلات ثابت الهی است. همچنین ایشان در تفسیر آیات نخستین سوره اسراء که سنت الهی در میان بنی اسرائیل را بازگو می‌کند، توضیح می‌دهد که این آیات همچون نمونه‌ای است که سنت عام الهی را نمایان می‌سازد و مقدمه‌ای است برای آن‌چه درباره جریان همین سنت الهی در امت اسلامی بیان خواهد شد.^{۵۴} بنابراین فهم آیات بدون توجه به جریان آن در سایر اعصار، فهمی ناقص خواهد بود. پس اگر مفسر آنها را تنها به عنوان گزارش‌هایی تاریخی بخواند، به هدف نزول که بیان سنت فراتاریخی الهی است، نخواهد رسید.

علامه در گام بعدی، این قوانین ثابت را از سطح تاریخی به سطح قانونی ارتقا می‌دهد. ایشان در تفسیر آیه «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»^{۵۵} داستان حضرت موسی (ع) و ساحران را از سطح رویداد تاریخی فراتر برده و توضیح می‌دهد که این آیه از شاخه‌های «إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^{۵۶} است. باطل همواره امور را زینت می‌دهد و حق پیوسته آن را محو می‌کند، پس مثل عصای حضرت موسی (ع) و سحر جادوگران در هر باطلی که ظاهر می‌شود و حقی که آن را نابود می‌کند، جاری است.^{۵۷} این عبارت نشان می‌دهد که محتوای ماجرای حضرت موسی (ع) در تمام زمان‌ها جاری است و این محتوا (پیروزی حق بر باطل) بخشی از مراد الهی است که در هر عصری باید کشف شود.

علامه در جایی دیگر بعد علی این رابطه را توضیح می‌دهد. ایشان در تفسیر روایتی که معاصی و محرمات را بر ائمه جور و حلال‌ها را بر ائمه حق منطبق می‌کند، تصریح می‌نماید که این انطباق به خاطر آن است که هر یک از دو طایفه سبب قرب به خداوند

^{۵۱} «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى».

^{۵۲} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴/۱۹۹-۲۰۰.

^{۵۳} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۹/۲۶۰-۲۶۱.

^{۵۴} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳/۳۵-۳۶.

^{۵۵} طه/۶۹.

^{۵۶} اسراء/۸۱.

^{۵۷} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۴/۱۷۹.

یا دوری از او هستند و یا پیروی از هر کدام سبب اعمالی می‌شود که با آن متناسب است.^{۵۸} این توضیح نشان می‌دهد که جری ریشه در علیت و سببیت واقعی دارد. به عبارت دیگر، وجود امام مصادق نور یا حلال است، زیرا در عالم واقع علت تحقق نور و حلال می‌باشد. ایشان این بحث را با ذکر روایاتی که پیامبر (ص) و اهل بیت را مصادق «ذکر الله» معرفی می‌کنند، تکمیل می‌کند و تأکید می‌نماید که این انطباق از باب جری است، زیرا خداوند به واسطه آنان یاد می‌شود.^{۵۹} این یعنی تعیین مصادیق توسط معصومین (ع)، آشکار ساختن همان مراد الهی فراعصری است که خداوند هنگام نزول آیه به آن توجه داشته است.

بر این اساس، جری و تطبیق از منظر سنت الهی شناختی کشف قوانین ثابت الهی در طول تاریخ و انطباق آنها بر مصادیق همه اعصار است و اگر مفسر بخواهد مراد الهی را به طور کامل دریابد، باید این قوانین را در مصادیق معاصر نیز بیابد. بنابراین جری عملیاتی درون تفسیری است که مفسر را از گزارش رویداد به کشف قانون الهی می‌رساند و تفسیر را از توصیف گذشته به هدایت جاودانه ارتقا می‌دهد.

۳-۲. مبنای زبان شناختی و معناشناختی قرآن

سومین محور از مبانی نظری که چگونگی ورود جری و تطبیق به قلمرو تفسیر را بررسی می‌کند، در حوزه فلسفه زبان و دلالت قرار دارد. پس از آن که محور نخست نشان داد که قرآن ذاتاً جاودانه است و باید در همه اعصار جریان یابد، اکنون پرسش اساسی این است که چگونه الفاظی که در قرن اول هجری نازل شده‌اند، ظرفیت معانی جدید و مصادیق مستحدث را دارا هستند؟ علامه طباطبایی در پاسخ به این پرسش سه نظریه زبان شناختی بنیادین ارائه می‌دهد که هریک به طور مستقیم بر تعریف قلمرو تفسیر و نسبت آن با جری و تطبیق تأثیرگذارند.

۳-۲-۱. نظریه روح معنا

نخستین نظریه، وضع الفاظ برای ارواح معانی است. این دیدگاه دارای پیشینه‌ای کهن بوده و ریشه‌های اولیه آن را می‌توان در آثار غزالی مشاهده کرد.^{۶۰} پس از او صدر المتألهین این قاعده را به شکلی نظام‌مند در آثار فلسفی و تفسیری خود بسط و تبیین نمود.^{۶۱} همچنین فیض کاشانی نیز بر اساس همین مبنا به شرح بطون آیات پرداخت.^{۶۲} علامه نیز در تداوم همین مسیر، در تحلیل خود از تحول زبان توضیح می‌دهد که واضع، الفاظ را نه برای قالب‌های مادی و مصادیق حسی بلکه برای غایات و آثار آنها وضع کرده است. ایشان با مثال واژه «سراج» نشان می‌دهد که این کلمه در آغاز بر چراغ روغنی با فتیله اطلاق می‌شد، اما امروزه برای چراغ‌های برقی که هیچ‌یک از اجزای سراج نخستین را ندارند نیز به کار می‌رود و این اطلاق حقیقی است، نه مجازی.^{۶۳} این بدان سبب است

^{۵۸} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۹۴/۸-۹۵.

^{۵۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۶۷/۱۱.

^{۶۰} غزالی، مجموعه رسائل الإمام الغزالی، ۳۶۷؛ غزالی، جواهر القرآن و درره، ۳۴-۳۷.

^{۶۱} صدر الدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ۲۹۸/۶؛ صدر الدین شیرازی، مفاتیح الغیب، ۹۲-۹۳.

^{۶۲} فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۳۱/۱-۳۲.

^{۶۳} علامه همین بحث را در جایی دیگر در قالب واژه «سلاح» نیز پی گرفته و می‌نویسد: «و نظیر آن سلاح است که در آغاز نامی برای ابزارهایی چون تبر مسی یا سپر بود و امروز به طور حقیقی بر امثال توپ و بمب اتم نیز اطلاق می‌شود. این گونه تحول و تطور در

که ملاک بقای معنای حقیقی، بقای اثر مطلوب از شیء است، هرچند شکل، کیفیت یا کمیت آن تغییر کند.^{۶۴} این تحلیل نشان می‌دهد که الفاظ برای کارکرد وضع شده‌اند، نه برای صورت. بنابراین وقتی مفسر آیه‌ای را بر مصداق امروزی آن منطبق می‌کند، عملی ذوقی یا تکلف‌آمیز انجام نمی‌دهد، بلکه معنای حقیقی لفظ را بیان می‌کند؛ زیرا هر مصداق جدیدی که همان اثر و غایت را داشته باشد، «حقیقتاً» مراد آیه خواهد بود. پس جری و تطبیق در این چارچوب، کشف وسعت معنای لفظ است و این همان وظیفه‌ای است که تفسیر بر عهده دارد.

در این راستا جری و تطبیق فرآیندی است که از صورت‌های تاریخی الفاظ عبور می‌کند و هسته ثابت معنا را در قالب‌های جدید به نمایش می‌گذارد. به بیان دیگر، جری و تطبیق عملیات شناسایی مصادیقی است که همان کارکرد و غایت را دارند. این عملیات بخشی از فرآیند فهم معنا است، زیرا معنای حقیقی لفظ تنها با لحاظ کردن غایتی که در مصادیق مختلف جاری است، تحقق می‌یابد.

۲-۳-۲. نظریه مثل بودن بیانات قرآن

نظریه دوم علامه حاکی از ماهیت مثل‌گونه بیانات قرآن است. ایشان توضیح می‌دهد که چون افهام مردم در درک معنویات تفاوت چشمگیر دارند و غالب آنها فهم‌شان از محدوده محسوسات فراتر نمی‌رود، قرآن معارف عالی‌ه خود را در قالب امثال و تشبیهات بیان می‌کند.^{۶۵} علامه با استناد به آیه «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»^{۶۶} تبیین می‌کند که معارف الهی در ذات خود مانند آب خالص و بی‌تعین مقدار یا کیفیتند. لذا هنگامی که در حوزه لفظ و دلالت وارد می‌شوند، مطابق با ظرفیت وادی‌های دلالت لفظی تقدیر می‌یابند و به شکل مقاصد گفتاری درمی‌آیند. مراد متکلم در این سخنان ثابت است، اما در عین حال مثل هستند.^{۶۷} ایشان در کتاب قرآن در اسلام نیز تصریح می‌کند که بیانات قرآنی نسبت به معارف عالی‌ه که مقاصد حقیقی قرآن هستند، امثال می‌باشند.^{۶۸} این بدان معناست که داستان‌ها و احکام خاص زمان نزول، تنها محتوای اصلی آیات نیستند، بلکه در حکم قالب‌هایی هستند که مصادیق همه ادوار را در خود جای می‌دهند.

بر این اساس، وظیفه مفسر عبور از مثل به ممثل است و این دقیقاً همان فرآیند جری و تطبیق است. اگر مجموع الفاظ قرآن نسبت به حقایق مراد الهی حکم مثل را دارند، پس توقف در ظاهر و سبب نزول تاریخی به معنای توقف در پوسته مثل و غفلت از حقیقت ممثل است. بنابراین هنگامی که علامه بیان می‌دارد آیه‌ای که درباره بنی‌اسرائیل است، مطلق بوده و بر مسلمانان نیز جاری است،^{۶۹} بدان خاطر است که داستان بنی‌اسرائیل یک مثل تاریخی برای بیان یک سنت الهی به شمار می‌آید و جری و تطبیق استخراج

بسیاری از ابزارهای زندگی و کارهایی که انسان در معاش خود به کار می‌گیرد، جریان یافته است.» (ر.ک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳/۱۴).

^{۶۴} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۱۹/۲-۳۲۰.

^{۶۵} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۶۰/۳-۶۱.

^{۶۶} رعد/۱۷.

^{۶۷} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۶۱/۳-۶۲.

^{۶۸} طباطبایی، قرآن در اسلام، ۵۰.

^{۶۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۹۹/۱۴-۲۰۰.

آن سنت از دل آن مثال تاریخی است. ایشان در ضمن تعریف جری به گونه‌ای دیگر به بیان این رویکرد می‌پردازد و می‌نویسد: «قرآن از حیث انطباق بر مصادیق و بیان حالات آنان گستره‌ای دارد و هیچ آیه‌ای مخصوص مورد نزول خود نیست، بلکه در هر موردی که از جهت ملاک با مورد نزول متحد باشد جاری است، همان‌گونه که مثل‌ها در موارد نخست خود منحصر نمی‌مانند».^{۷۰} این عبارت بار دیگر نشان می‌دهد که جری و تطبیق، طبیعت زبان قرآن است، نه عمل خارجی مفسر.

۲-۳-۳. نظریه دلالت مطابقی معانی طولی

سومین نظریه، نظریه دلالت مطابقی طولی است که چارچوب فنی دو نظریه پیشین را نیز تأمین می‌کند. نظریه روح معنا نشان می‌داد که معنا فراتر از مصداق اول است؛ نظریه مثل بودن بیانات قرآن نشان می‌داد که این فراتر رفتن ذاتی بیان قرآن است و این نظریه توضیح می‌دهد که این فراتر رفتن در چارچوب مراد الهی قرار دارد، نه بیرون از آن. به تصریح علامه، قرآن دارای مراتب گوناگون معنایی است که به صورت طولی - نه عرضی - بر یکدیگر مترتب‌اند و این معانی، معانی مطابقی‌اند که لفظ به حسب مراتب فهم بر هر یک از آن‌ها دلالت مطابقی دارد.^{۷۱} این نظریه موضوعاً از قلمرو «استعمال لفظ در اکثر از معنا» خارج است. این امر از آن روست که قلمرو یاد شده به معانی عرضی می‌پردازد، اما معانی طولی، ماهیتی متداخل و مترتب برهم دارند. در نتیجه، تمام این معانی با اراده‌ای واحد قصد می‌شوند و حاصل اراده‌های متعدد و هم‌عرض نیستند. به دیگر بیان، لایه‌های عمیق‌تر معنا دلالت‌های مطابقی کلام و جزء لاینفک مراد متکلم هستند، نه آن‌که برداشتی ذوقی یا فرعی از جانب مفسر باشند و جری و تطبیق، فرآیند پیاده‌سازی عینی همین معانی بر مصادیق جدید است. علامه در کتاب «قرآن در اسلام» این مطلب را با مثال آیه «وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»^{۷۲} روشن می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه از این آیه ابتدای نهی از پرستش بت، سپس نهی از پرستش شیطان، آن‌گاه نهی از پیروی هوای نفس و سرانجام نهی از غفلت از خداوند دریافت می‌گردد و این ترتیب ظهور معنایی در سرتاسر قرآن جاری است. ایشان تصریح می‌کند که «ظاهر و باطن هر دو از کلام اراده شده‌اند و این دو معنا در طول هم مرادند، نه در عرض همدیگر. نه اراده لفظ اراده باطن را نفی می‌کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر می‌باشد».^{۷۳}

نظریه اخیر به طور مستقیم شبهه تفکیک عرصه جری و تطبیق از تفسیر را به چالش می‌کشد، زیرا اگر تفسیر کشف مراد الهی باشد و متکلم اراده‌ای چندلایه و طولی از بیان الفاظ داشته باشد، این معانی عمیق‌تر خود بستر دلالتی جری و تطبیق را فراهم می‌سازند. در نتیجه، جریان یافتن آیه بر مصادیق این معانی طولی، کشف مراد الهی در افق‌های نو و عین تفسیر آن خواهد بود. علامه در تحلیل روایتی ذیل آیه «إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»^{۷۴} که واژه «آیات» را به ائمه اطهار (ع) تطبیق می‌دهد، همین مبنا را به کار می‌برد. ایشان توضیح می‌دهد که لفظ آیه به معنی «علامت دلالت کننده»

^{۷۰} طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۶۷/۳.

^{۷۱} طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۶۴/۳.

^{۷۲} نساء/۳۶.

^{۷۳} طباطبائی، قرآن در اسلام، ۴۴-۴۶.

^{۷۴} یونس/۷.

بوده و دارای مراتب مختلفی است. پس هر چیزی به حسب مرتبه وجودی اش دلالتی بر خداوند دارد.^{۷۵} بر این اساس، اطلاق لفظ آیات بر آن حضرات (ع) مجاز و خروج از تفسیر نیست، بلکه بیان عالی ترین مصداق حقیقی آن مفهوم عام است.

بر اساس این نظریه های زبان شناختی علامه به روشنی می توان دریافت که جری و تطبیق شرط تحقق کامل تفسیر است. پس اگر مفسر در اثر خویش به بیان ظاهر لفظ و مصادیق تاریخی بسنده کند، تنها لایه نخست معنا را کشف کرده و از غایت آن غافل مانده است. بنابراین جری و تطبیق نه مرحله ای پس از تفسیر، بلکه موجب کشف کامل تر مراد الهی است.

۲-۴. مبنای غایت شناختی در کشف مراد الهی

واپسین محور از مبانی نظری علامه طباطبایی که در تعیین نسبت جری و تطبیق با حیطه تفسیر تأثیرگذار است، در سطح غایت شناسی تفسیر قرار می گیرد. در این سطح، ایشان با بازگشت به تعریف ماهوی تفسیر نشان می دهد که جری شرط تحقق کامل تفسیر است. علامه در کتاب «قرآن در اسلام» در عبارتی کوتاه، تفسیر را به دست آوردن «محصل مدلول آیه» تعریف می کند و تأکید می ورزد که هر بحثی تنها در صورتی تفسیری خواهد بود که در شکل گیری معنای نهایی آیه تأثیر داشته باشد.^{۷۶} با چنین تعریفی، جریانی که لایه های پنهان مدلول را آشکار می سازد و آیه را از یک رخداد تاریخی به قانونی فراتاریخی ارتقا می دهد، در قلب عملیات تفسیری جای دارد و بخشی از همان فرآیند کشف مراد الهی است.

علامه در تبیین چگونگی رسیدن به این محصل مدلول اشاره می کند که آیات قرآن تنها در مفاهیم کلی خود از فهم اهل زبان پیروی می کنند، اما روش مناسب برای تشخیص مصادیقی که مفاهیم بر آنها جاری می شوند، تدبیر و برگرداندن مشابه به محکم و عرضه آیه بر آیه است.^{۷۷} بنابراین وقتی مفسر برای تطبیق یک آیه بر مصداقی جدید به آیات دیگر مراجعه می کند، او در حال کشف مراد الهی است، نه این که به جعل تطبیقی از سوی خود بپردازد. این تحلیل نشان می دهد که مصادیق حاصل از جری و تطبیق از درون ساختار قرآن برمی خیزند؛ چراکه مفاهیم الهی از ابتدا به گونه ای وضع شده اند که مصادیق عالی را دربرگیرند.

علامه در سطحی عمیق تر، ارتباط دوسویه میان مفهوم و مصداق را آشکار می سازد. ایشان توضیح می دهد که وقتی انسان مصداقی مادی و محدود را برای یک آیه تصور می کند، نظام حاکم بر آن مصداق بر مفهوم حکومت می کند. این سیطره به گونه ای که حتی ممکن است عام را تخصیص زده یا خاص را تعمیم دهد، در حالی که هیچ دلیلی بر این برداشت ندارد و این تفسیری بدون علم است.^{۷۸} این تحلیل ثابت می کند که انتخاب مصداق بر مفهوم نهایی کاملاً اثرگذار است و می تواند آن را دگرگون سازد؛ از این رو این دو حوزه از یکدیگر قابل جدایی نیستند. این که علامه تطبیق بر مصادیق مادی محدود را نوعی تفسیر به رأی و تحریف کلام از مواضع می خواند،^{۷۹} در واقع بیانگر آن است که تطبیق بر مصادیق حقیقی از طریق جری و تطبیق صحیح، عین تفسیر صحیح و رسیدن به مراد الهی است. پس صحت تفسیر در گرو صحت تطبیق است و مفسری که در تشخیص مصادیق اشتباه کند، در تبیین مراد الهی خلل وارد کرده است.

^{۷۵} طباطبایی، تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن، ۲۱۴/۵-۲۱۵.

^{۷۶} طباطبایی، قرآن در اسلام، ۸۷-۸۸.

^{۷۷} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۵/۱۱.

^{۷۸} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۷۹/۳.

^{۷۹} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۸۰/۳.

این رابطه دوسویه میان مفهوم و مصداق، در سطحی عمیق‌تر با نظریه مراتب معانی مراده پیوند می‌خورد؛ چراکه علامه در تحلیل روایات متضمن جری و تطبیق تصریح می‌کند که قرآن مراتبی از «معانی مراده» بر اساس مقامات اهل آن دارد. برای نمونه ایشان انطباق آیات جهاد بر جهاد با نفس، انطباق آیات منافقان بر مؤمنان فاسق و انطباق آیات گناهکاران بر اهل مراقبه را از معانی مراده الهی می‌خواند.^{۸۰} پس مفسری که تنها به معنای تاریخی آیه اکتفا کند و به جریان گوناگون معانی مراده الهی بی‌توجه باشد، در حقیقت غایت تفسیر یعنی کشف محصل مدلول را به طور کامل محقق نساخته و بخشی از مراد الهی را مسکوت گذاشته است.

۳. نتیجه‌گیری

چنان‌که واکاوی مبانی علامه طباطبایی نشان می‌دهد، جری و تطبیق جزئی جدایی‌ناپذیر از فرآیند تفسیر قرآن و فهم مراد الهی است. در این راستا به نظر می‌رسد تعارض بدوی میان تفکیک یا پیوستگی این دو عرصه، برخاسته از تمایز میان دو سطح از مفهوم تفسیر در اندیشه علامه است که بر پایه مبنای غایت‌شناختی ایشان تبیین می‌گردد. با این بیان که جری و تطبیق از یک سو از دایره تفسیر به معنای اخص آن (یعنی تبیین مدلول اولیه بر اساس وضع لغوی و قرینه سیاق آیه) خارج است، اما از سوی دیگر بر اساس تعریف تفسیر به مثابه کشف محصل مدلول آیات، در درون تفسیر به معنای اعم قرار می‌گیرد. در واقع این تفکیک نتیجه منطقی پیوند میان نظریه دلالت مطابقی طولی و رسیدن به غرض هدایتی آیه است که بدون یافتن مصادیق جاری در هر عصر، ناتمام خواهد ماند.

توضیح آن‌که تمرکز عمده علامه در تفسیر المیزان بر تفسیر مبتنی بر سیاق آیه است و بر همین اساس در مواضعی جری و تطبیق را بیرون از مقصود تفسیری خود معرفی می‌کند.^{۸۱} این موضع‌گیری بر اساس مبانی هستی‌شناختی و زبان‌شناختی ایشان، در واقع دفاعی از جاودانگی و موسع ماندن گستره معنای آیات است، زیرا علامه در پی آن است که از انجماد معنای عام آیه در محدودیت‌های مصداقی خاص جلوگیری کند. از این‌رو آن‌جا که بیان می‌دارد این روایت جری «صلاحیت تفسیر آیه را ندارد»،^{۸۲} به دنبال نفی پیوند آن با آیه نیست، بلکه به نقد روشی می‌پردازد که کاربرد را جایگزین معنا کرده و آیه را از قابلیت هدایت‌گری برای انسان‌های دیگر اعصار تهی می‌سازد.

در عین حال، تحلیل مبانی نظری علامه نشان داد که جری و تطبیق در لایه‌های عمیق‌تر، شرط تحقق کامل تفسیر به شمار می‌آید. طبق نظریه روح معنا، جری با عبور از قالب‌های مادی، هسته ثابت معنا را در مصادیق جدید نمایان می‌سازد. همچنین بر اساس نظریه دلالت مطابقی طولی، لایه‌های عمیق‌تر معنا جزء لاینفک مراد الهی هستند و لفظ به حسب مراتب فهم بر آن‌ها دلالت دارد. بر این اساس، جری و تطبیق، مجرای پیاده‌سازی این معانی بر مصادیق عینی در هر مرتبه از فهم است. از سوی دیگر، بررسی مبنای سنت الهی‌شناختی ایشان مؤید این است که از نگاه علامه تفسیر بدون توجه به واقعیت‌های خارجی و سنن ثابت الهی، امری ناقص است، چراکه انتخاب مصداق بر فهم خود مفهوم نیز اثرگذار است.

با عنایت به مبانی چهارگانه یادشده، دیدگاه قائلان به تفکیک جری و تطبیق از تفسیر با چالش‌های نظری جدی روبه‌رو می‌شود. از منظر هستی‌شناختی، فروکاستن جری به امری خارج از تفسیر مستلزم انجماد تاریخی آیات در ظرف نزول و نفی جریان

^{۸۰} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۷۳/۳-۷۲/۳.

^{۸۱} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴۲/۱؛ ۳۴۷/۷-۳۴۸؛ ۱۷۷/۱۲؛ ۲۵۴/۱۵؛ ۲۴۷/۱۸؛ ۱۹۸/۱۹.

^{۸۲} طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۷۸/۱۶.

سرمدی هدایت قرآن است که متن را در حد یک گزارش تاریخی تنزل می‌دهد. از حیث سنت الهی‌شناختی نیز تفکیک جری از فهم متن، مانع از کشف قانون‌مندی‌های تکرارپذیر تاریخی و تطبیق سنن ثابت الهی بر مصادیق معاصر می‌گردد و این امری است که با غرض هدایتی قصص و هشدارهای قرآن در تضاد است. هم‌چنین بر اساس مبنای زبان‌شناختی، نادیده گرفتن جری به عنوان بخشی از تفسیر به معنای نفی دلالت مطابقی طولی، نظریه روح معنا و حقیقت بیانات مثلی قرآن است که به موجب آن‌ها، مصادیق عمیق‌تر نیز جزء مراد الهی هستند، نه آن‌که برداشت‌هایی خارجی و ذوقی تلقی گردند. در نهایت از نگاه غایت‌شناختی، نادیده انگاشتن فرآیند جری، مفسر را از دستیابی به غایت تفسیر یعنی همان کسب محصل مدلول آیه محروم ساخته و پویایی و کارآمدی عملی قرآن را معطل می‌گذارد.

در نتیجه، جری و تطبیق در نظام معرفتی علامه طباطبایی نه یک عرصه موازی با تفسیر، بلکه تجلی عینی و پویای تفسیر در مواجهه با نیازهای زمان است که راه را برای دستیابی به محصل مدلول آیات هموار می‌سازد. آنچه در ظاهر تفکیک به نظر می‌رسد، در واقع حفظ تمایز میان دو مرتبه از فهم است: مرتبه‌ای که به تبیین نظم سیاقی آیه می‌پردازد و مرتبه‌ای که مراد الهی را در مراتب طولی آن کشف می‌کند. در این سطح دوم، جری و تطبیق نه تنها بخشی از تفسیر، بلکه شرط تحقق کامل آن است که لایه‌های طولی مراد الهی را در افق هر عصر آشکار می‌سازد.

۴. منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم.
۲. راد، علی. گونه‌شناسی احادیث قرآنی امامیه از نظریه تا تطبیق. قم: انتشارات دار الحديث، ۱۳۹۷ش.
۳. رستمی، علی‌اکبر. آسیب‌شناسی و روش‌شناسی تفسیر معصومان(ع). رشت: کتاب مبین، ۱۳۸۰ش.
۴. سجادی، سیدشاه گل حسین. پژوهشی در قاعده جری و تطبیق (نزد شیعه و اهل سنت). قم: انتشارات صبح امید دانش، ۱۴۰۲ش.
۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی‌بکر. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی(ره)، ۱۴۰۴ق.
۶. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی. تفسیر الصافی. مصحح: اعلی، حسین. تهران: مکتبه الصدر، ۱۴۱۵ق.
۷. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
۸. _____ . مفاتیح الغیب. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
۹. طباطبایی، محمد حسین. تفسیر البیان فی الموافقة بین الحديث و القرآن. چاپ اول، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۷ق.
۱۰. _____ . قرآن در اسلام. چاپ سوم، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۸ش.
۱۱. _____ . المیزان فی تفسیر القرآن. چاپ دوم، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق.
۱۲. غزالی، محمد بن محمد. جواهر القرآن و درره. بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۰۹ق.
۱۳. _____ . مجموعه رسائل الإمام الغزالی. بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۶ق.

۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. چاپ اول، قم: دار الحديث، ۱۴۲۹ق.
۱۵. مسعودی، عبدالهادی. تفسیر روایی جامع. قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، ۱۳۹۵ش.
۱۶. نصیری، علی. درآمدی بر علوم حدیث. قم: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، ۱۳۹۸ش.
۱۷. نفیسی، شادی. علامه طباطبایی و حدیث. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
۱۸. _____ . «مبانی جری و تطبیق از دیدگاه علامه طباطبایی». قرآن شناخت. ش ۲ (پیاپی ۱۲) (پاییز و زمستان ۱۳۹۲): ۲۶-۵.
۱۹. یزدان پناه، سید یدالله. تأویل عرفانی و تفسیر بطون شریعت. تهران: آل احمد(ع)، ۱۴۰۴ش.